

اسلام شناسی اجتماعی در ایران

زن در گرداب شریعت

(زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

توجه: برای تهیه کتاب به کتابفروشی‌های معتبر در اروپا و آمریکا و یا مرکز توزیع آن در آلمان، کتابفروشی فروغ تلفن: ۰۰۴۹۲۲۱۹۲۳۵۵۷۰۷ و فاکس ۰۰۴۹۲۲۱۲۰۱۹۸۷۸ مراجعه فرمائید.

آدرس برای اظهار نظر و اطلاعات:
ggheyredini@yahoo.com

پروفسور رضا ایرملو

استاد جامعه شناسی - سوئد



فصل چهار:

بنیادگرایان اسلامی و جعل واقعیت حقوق

زنان در اروپا

آلترناتیو غربی محکوم باید گردد!

۱- منابع عمده‌ی آزادی زنان ایران

مبارزه‌ی فرهنگی نه فقط نیازمند داشتن الگوی جانشین است، بلکه در عین حال، برخورد با عناصر فرهنگی و الگوهایی را هم طلب می‌کند که ممکن است به جانشینی نظم فرهنگی موجود برگزیده شوند. این است که این آقایان همراه با همه‌ی اسلام‌گرایان دیگر، هر کدام به شکلی و به نوعی، در جعل واقعیت‌های زندگی زنان اروپایی می‌کوشند و برای وارونه نشان دادن حق و حقوق اجتماعی زنان در این جوامع، با هم دیگر مسابقه می‌دهند.

فراموش نباید کرد که غرب، با همه‌ی نیکی‌ها و بدی‌هایش منبع تحولات کشورهای اسلامی و ایران است و زندگی زنان در غرب و اروپا مهم‌ترین پیام آور آزادی و برابری زنان به حساب می‌آید. از اوایل قرن هجدهم مسافران و فرستادگان سلاطین عثمانی در گزارش خود از اروپا به موضوع آزادی زنان و حضور اجتماعی آن در اروپای غربی خبر می‌دهند. از اوایل قرن نوزدهم استانبول محل برگزاری بال‌های سفارت‌خانه‌های اروپایی می‌شود و پادشاه و مقامات عثمانی هم در این ضیافت‌های مخلوط زنانه و مردانه شرکت می‌کنند. در همین دوره، محصلان ایرانی، عثمانی و مصری برای تحصیل به کشورهای اروپای غربی سفر می‌کنند و در مدت اقامت خود با جوامعی آشنا می‌شوند که بر خلاف کشورهای اسلامی، از نظر جنسی به طور مخلوط زندگی می‌کنند، با سنت جدایی جنسی "آندرون و بیرونی" و حبس زنان در خانه‌ها بیگانه‌اند و بازار و خیابان و مجامع عمومی را فقط مختص مردان نمی‌دانند. زنان در مجامع عمومی شرکت می‌کنند، در پارک‌های عمومی حضور پیدا می‌کنند، در کوچه و خیابان و بازار راه می‌روند و خرید می‌کنند، در کافه‌ها می‌نشینند، و در مجموع، مناسبات اجتماعی‌شان به نحو متفاوتی لیبرال و دوجانبه است.

اکثر اینان، به هنگام بازگشت این تجربه را با اغراق‌های فراوان در می‌آمیزند و داستان‌ها می‌سازند، چرا که بر اساس معیارهای ارزشی کشور و جامعه‌ی خود، فکر می‌کنند زنی که با جامعه‌ی مردانه معاشرت می‌کند حتماً باید ارزان، سهل‌الوصول و نوعاً "خودفروش" باشد.

در طول دهه‌های بعد، تک نمودهایی از اینان در اروپا ازدواج می‌کنند و در بازگشت به کشورشان همسر اروپایی خود را به همراه می‌آورند. این زنان عموماً به صورت مترجم و معلم با دربار و مجامع بالای پایتخت‌ها رفت و آمد می‌کنند. این مراودات در دربار و بر مردم طبقه‌ی بالای شهرنشین تأثیر می‌گذارند و گاهگاهی نیز باعث حرکات آزادیخواهانه زنان طبقات بالا و ابراز مخالفت آنان با فرهنگ حرمخانه‌ای و اندرونی می‌شود.

اما تحول زندگی اجتماعی زنان در جوامع اسلامی، فقط ریشه‌های خارجی و وارداتی ندارد. درست است که سنت‌های اسلامی جایی برای حضور زنان در جامعه قائل نیستند، ولی در عوض در این جوامع اقلیت‌های مذهبی‌ی زندگی می‌کنند که زندگی خانوادگی و مناسبات جنسی لیبرال‌تری نسبت به مسلمانان دارند. از این نظر نقش مسیحیان بسیار عمده است. مسیحیان اگر چه در اکثر موارد در حاشیه‌ی جامعه‌ی مسلمانان زندگی می‌کنند، ولی در هر صورت از نظر لباس و حجاب، حضور اجتماعی و سنت‌های حقوقی روی خانواده‌های مسلمان دور و بر خود تأثیر می‌گذارند. مهاجرین و پناهندگان مسیحی نیز در هموار کردن راه تحول زندگی اجتماعی زنان کشورهای مسلمان‌نشین نقش بازی می‌کنند. منابع اسلامی و نمایندگان احکام شرعی برای به حداقل رسانیدن این تأثیرات، سعی می‌کنند تا حد ممکن راه مرادده رفت و آمد مسلمانان با اقلیت‌های دینی را بگیرند. آخوندهای اسلامی رفت و آمد با این اقلیت‌ها را حرام اعلام می‌کنند و با زدن انگ بی‌عفتی و بی‌عصمتی به زنان اقلیت‌های مذهبی و قومی، راه مناسبات و مراودات با آنان را می‌بندند.

۲- مشابهت و مغایرت بین جوامع مسلمان نشین

— تماس‌های فرهنگی

در این رابطه، وضع کشورها و جوامع مختلف اسلامی متفاوت بود. مثلاً عثمانی‌ها عملاً در اروپای مسیحی حضور داشتند و مصری‌ها به خاطر شرایط جغرافیایی، با جامعه‌ی اروپای غربی و پیشرفته مرتبط بودند. این بود که آنان خواهی و نخواهی از فرهنگ و مناسبات اروپایی و مسیحی بیشتر از ایرانیان تأثیر می‌پذیرفتند.

در ضمن، نه فقط در بخش اروپایی عثمانی، بلکه در استانبول نیز جمعیت عظیمی از مسیحیان زندگی می‌کردند. و تعداد آنان به حدی بود که در برخی از مناطق استانبول و شهرهای عثمانی، مسیحیان اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند. این بود که مناسبات جنسی در استانبول، از این نظر هم بسیار لیبرال‌تر از مناسبات سفت و سخت جنسی در ایران، تبریز یا تهران، بود. جمعی از زنان استانبولی در دهه‌ی پایانی نیمه‌ی اول قرن نوزدهم لباس اروپایی به تن می‌کردند و بدون حجاب اسلامی با مردان‌شان در پارک‌ها قدم می‌زدند. چنین موقعیتی، پس از نزدیک به صد سال، برای زنان تهران دوره‌ی کشف حجاب رضا شاه هم فراهم نیامد.

جمعی از زنان استانبول، هم‌چنین در آغاز نیمه‌ی دوم این قرن، آزادانه و با لباس و آرایش اروپایی در کوچه و خیابان راه می‌رفتند و حق مراوده در جامعه را داشتند. تعداد این گروه از مردم تا به حدی بود که پس از جنگ کریم بین روس و عثمانی، که از سوی کشورهای اروپای غربی هم حمایت می‌شد، و عقد قرارداد متارکه‌ی جنگی ۱۸۵۶، محلاتی در استانبول بوجود آمدند که از نظر زندگی اروپایی، روابط جنسی و آزادی زنان دست کمی از شهرهای اروپای غربی نداشتند. جالب است که در همان سال‌ها استانبول با زلزله‌ای سنگین لرزید و عده‌ای کشته و زخمی شدند. اسلام‌گرایان و شریعت‌خواهان از این فرصت استفاده کرده و به منبر رفتند که گویا استانبول

از آن جهت دچار زلزله شده که: "زنان بدون حجاب گنج‌های پنهان خدادادی‌شان را آشکار کرده‌اند". با این وجود، تعداد مردم بدون حجاب و توان اجتماعی این گروه از مردم مدرن به قدری زیاد بود که توانستند این گونه تحریکات شریعت‌خواهان را مهار کنند (۷۲).

در نیمه‌های پایانی قرن نوزدهم جمعیت شهر استانبول از نظر فرهنگ و نحوه‌ی زندگی به دو بخش "آفرانگا" - به شیوه‌ی زندگی اروپایی - و "آلاتورکا" - با فرهنگ و نحوه‌ی زندگی سنتی - تقسیم می‌شد. از این نظر، جامعه و امکانات زندگی جمعی برای زنان ترک به نحو غیر قابل مقایسه‌ای با تهران تفاوت داشت و آزادی و حضور اجتماعی، حداقل برای بخشی از زنان ترک فراهم بود (۷۳).

— ناهمگونی نظارت مذهبی

مسأله‌ی دیگر در این رابطه بر می‌گردد به چگونگی احکام شرعی در بین شیعیان و سنی‌ها و بخصوص مشرب حنفی. مقررات جنسی میان شیعیان بسیار سفت و سخت است و بر عکس، حنفی‌گری به مثابه لیبرال‌ترین مشرب سنی، جایی و محلی ولو محدود برای آزادی و حیات اجتماعی زنان قائل است. مشرب حنفی، بر خلاف مشرب حنبلی، دوره‌ی تحولات اسلامی در بغداد قرن ۲ هجری را نمایندگی می‌کند و برای عقل و خرد انسان و ضرورت‌های زمانی و مکانی احترام بیشتری قائل است. در عین حال، سازمان الیگارش‌ی مذهبی در عثمانی ضعیف بود و رهبری دینی عموماً "جنبه‌ی اداری و دولتی" داشت تا جنبه‌ی روحانی. قدرت دینی هم اغلب در اختیار دولتمردان بود تا در دست شیخ‌الاسلام‌ها و سایر مقام‌های بالارترتبه‌ی مذهبی (۷۴).

(۷۲)- Modernisering och islam i Iran och Turkiet, Reza Eyrumlu, s. 344-348

(۷۳)- Ibid, s. 383.

(۷۴)- Ibid, s. 109-165.

— ناهمگونی سیاست‌های استعماری

این در حالی بود که انگلیسی‌ها برای راکد نگه داشتن تحولات اجتماعی در ایران و جلوگیری از تحولاتی که ممکن بود منافع آن‌ها را در کشور نیمه‌مسلمان‌نشین هند تهدید کند، در تمام طول قرن نوزدهم حمایت از آخوندها را در سرلوحه‌ی برنامه‌ی خود قرار داده بودند (۷۵). به رهبری استعمارگران انگلیس و روس، و به سبب استراتژی استعماری و بازدارنده‌ی آنان در ایران، در این مدت تا جایی که قدرت آخوندها و رهبران ایلات افزوده شد که آخوندهای ایران که در آغاز قرن نوزدهم جز به کار دعاگویی "ذات اقدس ملوکانه" نمی‌خوردند، در نیمه‌ی دوم قرن به ایجاد به رهبری مشترک و مرجع عالی فتوا دست زدند و در پایان آن به سطح رقابت با قدرت مرکزی رسیدند. آنان توانستند جنبش‌های بزرگی را علیه شاه و دربار و هم‌چنین به سود و زیان این یا آن قدرت استعماری راه بیندازند که مهم‌ترین آنها تحریم تنباکو در آغاز دهه‌ی ۱۸۹۰ و جنبش مشروطیت در آغاز قرن بیستم بود (۷۶).

سیاست انگلیس و اروپای غربی در امپراطوری عثمانی کاملاً با سیاست‌شان در ایران متفاوت بود. آنان از دوره‌های آغازین قرن نوزدهم و مشخصاً از ۱۸۳۹، با تحمیل طرح اصلاحی "تنظیمات"، عثمانی‌ها را تحت فشار و تهدید وادار کردند تا راه توسعه و سرمایه‌گذاری در بازارهای داخلی را باز کنند و به بهره‌کشی نوع سرمایه‌داری و امپریالیستی — که متضمن تحول جامعه از دوره‌ی رکودی و ایستایی به سوی تحول اجتماعی و اقتصادی است — امکان رشد بدهند. حاصل آن که در زمانی که ایران تحت تسلط رکودی کلنیالیستی به سکون و سکوت تن در داده بود، در مناطقی از عثمانی گردش امور به سوی تغییر و تحولات بود. این همه سبب شد که اگر اروپائیان، به خصوص

(۷۵) - Modernisering och islam i Iran och Turkiet, ibid, s. s. 181-201.

(۷۶) — جهت اطلاع بیشتر به کتاب پیشین از نویسنده مراجعه شود.

انگلیسی‌ها، در ایران روی نیروهای بازدارنده‌ی تحولات، از جمله ملاها و رهبران ایلات و عشایر، سرمایه می‌گذاشتند تا به دست اینان جامعه‌ی ایران را راکد نگه دارند و تحولات ممکن را منجمد کنند، آن جا روی نیروهای طرفدار تحولات سرمایه‌گذاری می‌کردند. به همین خاطر، نه فقط سنت‌های خلیفه‌گری اسلامی تبعیت ملاهای سنی از سلطان عثمانی را لازم می‌شمردند، برای ملایانی سنی هم که می‌خواستند در مغایرت با سنت‌های مذهبی در امور جامعه و دولت دخالت کنند و حرف از شرعی و غیرشرعی بزنند، به خلاف ایران، تکیه‌گاه خارجی وجود نداشت (۷۷).

— الگوهای تحول و ماندگاری مناسبات جنسی

مجموعه‌ی این علل باعث شد که ایران هر چه وسیع‌تر، حتی بیشتر از جوامع سنی‌نشین، در مورد روابط جنسی و حق و حقوق زنان به قهقرا برود و تسلیم سنت‌ها و شیوه‌های مردسالاری و پدرسالاری اسلامی و ایرانی شود. در ایران آیات قرآنی و سنت‌های اسلامی در مورد نابرابری زنان، بیشتر از مثلاً عثمانی، پاکستان و مصر غیرقابل تغییر و تفسیر به حساب آمدند، در حالی که بسیار زود، در سال‌های ۱۸۴۵ و ۱۸۵۸، برابری ارث بین خواهران و برادران در امپراطوری عثمانی به رسمیت شناخته شد و به یکی از مهم‌ترین نابرابریهای جنسی ناشی از احکام اسلامی خاتمه داده شد (۷۸). زنان ایرانی حتی در اوج قدرت پهلوی‌ها و پایان سلطنت محمد رضا شاه از نظر ارثی با مردان برابر شناخته نشدند.

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، حتی تحت دیکتاتوری اسلامی و خلیفه‌گری سلطان عبدالحمید، قانون "مجله" بر بسیاری از احکام و سنت‌های

(۷۷) — جهت اطلاع بیشتر به کتاب پیشین از نویسنده مراجعه شود.
(۷۸) - Kadın hareketinin yuzyili, s. 226, 228.

نابرابری طلب اسلامی نقطه‌ی پایان گذاشت و مثلاً "در سال ۱۸۸۲، دولت عثمانی با الهام گرفتن از قوانین اروپایی، زنان را به عنوان شهروندان برابر با مردان به رسمیت شناخت و آنان را در سرشماری‌های خود شمارش کرد" (۷۹).

در مقابل، در ایران احکام و دستورات در مورد روابط جنسی و نابرابری بین زن و مرد به همان شدت اولیه باقی ماندند و با آن که در زمان‌های بعدی اگر بسیاری از سنت‌های اسلامی تغییر هم نکردند، باری با کلاه شرعی و فتواهای قابل تفسیر آخوندها به نوعی با شرایط جدید تطبیق داده شدند. مثلاً "خرید و فروش کاذب موسوم به معامله‌ی شکر در بازارهای ایران، نقش تبدیل ربا به سود ظاهراً" حلال اسلامی را بازی کرد ولی احکام مربوط به زنان و مناسبات جنسی با هیچ تفسیر و فتوایی تغییر نیافت.

بر این پایه بود که در سالهای گذر به قرن بیستم، زنان ایرانی، اکثراً" تحصیل کرده در مدارس خارجی‌ها و اقلیت‌ها، در نامه‌های اعتراضی که برخی‌شان نیز در روزنامه‌های آن دوره به چاپ می‌رسیدند، ستم وارده به خود را از سویی با زنان اروپایی مقایسه می‌کردند و از سوی دیگر با آزادی‌های زنان گروه‌های اقلیت مسیحی، و حقوق و آزادی‌های زنان جامعه‌ی عثمانی می‌سنجیدند. به بیان پوران تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین شاه، بدبختی و ظلم وارده بر زنان مسلمان ایرانی تا به جایی بود که آنان مرگ را بهتر از زندگی عذاب‌آور در زندان می‌دیدند (۸۰).

آخوندهای به اصطلاح مشروطه‌خواه همین احکام سفت و سخت مناسبات جنسی را به قوانین پس از مشروطیت وارد کردند و در سالهای بعد هم آنها را برای در حاشیه نگه داشتن زنان مورد استفاده قرار دادند.

(۷۹)- Kadin hareketinin yuzyili, s. 227.

(۸۰), 1- Modernisering och islam i Iran och Turkiet, ibid, s. 376.

۲- ناطق، کارنامه‌ی فرهنگی در ایران، ص ۳۶؛ ناطق و آدمیت، ص ۳۱-۳، ۴۳.

علاوه بر این، در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰، آخوندها برای جلوگیری از جمهوری شدن ایران و تشویق رضا خان برای قبول پادشاهی، کفن پوشیدند، دسته‌های سینه‌زنی و قمه‌زنی راه انداختند و به تظاهرات خیابانی دست زدند. آنان موفق شدند رضا خان را به قبول پادشاهی "ایران شیعه‌ی جعفری" بکشانند و با این کار، وی را به سوگند برای حفظ مبانی دینی و مذهبی اسلام و مذهب جعفری وادارند. رضا شاه بعداً اصلاحات وسیعی را در ایران به راه انداخت. و حتی در سال ۱۳۳۶ کشف حجاب عمومی اعلام کرد. ملایان و مذهبیون از دست وی بسیار چشیدند و برای مقابله با او دسته و جمعیت راه انداختند. در واقعه‌ی مشهد، مذهبیون و امت آیت‌الله‌ها علیه کشف حجاب، اصلاحات شاه و به قول خودشان "قانونی شدن بی‌عفتی زنان"، شعار می‌دادند، و از محروم‌شدنشان از ازدواج با دختران ۹ ساله شکایت می‌کردند. وقایع مشهد نشان داد که شریعت خواهان حاضر بودند حتی جان خود را در راه حفظ چنین سنت‌هایی فدا کنند. با این وجود، عدم حمایت مردم معمولی از این‌گونه حرکات، خود به خود هشدار دهنده بود و نشان می‌داد که پیروزی‌های آخوندها در دور و بر مشروطیت خواست مردم تشنه‌ی اصلاحات را نمایندگی نمی‌کرد.

با این وجود، رضا شاه به سوگندی که به هنگام قبول پادشاهی ایران خورد تا پایان عمر وفادار ماند و بر خلاف آتاتورک و جمهوری ترکیه، از جدایی دین و سیاست چشم پوشید، به تغییر قوانین اساسی‌یی که به حکم آخوندهای مشروطیت و مشروعیت‌خواه تنظیم شده بود دست نزد و اجازه داد تا در فاصله‌ی ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) تا ۱۳۰۴ (۱۹۳۵) قانون مدنی ایران بر اساس احکام اسلامی و فقه جعفری تدوین شود (۸۱). از این طریق به ستم جنسی سنتی و اسلامی جنبه‌ی قانونی داده شد.

این وضع باقی ماند تا آغاز حکومت محمد رضا شاه و دوره‌ی غیبت رضا

(۸۱) - مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات اساسی - مدنی، ص ۹۹-۱۰۰.

شاه از سیاست ایران؛ در این مقطع، آخوندها مجدداً از درون سکت‌های مذهبی خود بیرون آمدند و حتی در تهران جلو زنان بدون حجاب را گرفتند، مزاحم تردد زنان مدرن و تحصیل‌کرده شدند و با عصا و سنگ و چوب به آنها حمله کردند (۸۲).

این قوانین زن‌سیتز و نابرابری‌های جنسی دوام آورد تا دوره‌ی اصلاحات ارضی و آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) که موضوع حق رأی زنان به یکی از دو مسأله‌ی حاد بین آخوندها و شاه تبدیل شد. از آن پس، مردم و زنان تحصیل‌کرده‌ی شهرنشین ایران همیشه قدمی از قوانین جلوتر بودند و مناسبات حاکم بر مناسبات اقشار شهرنشین و تحصیل‌کرده از نظر برابری و آزادی زنان بسیار پیشرفته‌تر از حقوق جنسی مندرج در قوانین متکی به شریعت اسلامی و شیعی دوره‌ی شاه بود.

هم‌زمان، طبقه‌ی متوسط شهرنشین ایران هر چه بیشتر رو به گسترش نهاد. تحولات فرهنگی سرعت و شتاب گرفت. حضور زنان در جامعه، مرزهای سنتی را در نوردید. بسیاری به کار و تحصیل پرداختند و از این راه، به آگاهی اجتماعی دست یافتند. بسیاری پشت به احکام شرعی و دستورات آخوندی کردند و طوق نابرابری جنسی را از گردن برگرفتند.

به موازات آن، فرهنگ مناسبات جنسی اروپایی در جریان جهانی‌شدن خود به تهران و شهرهای عمده ایران سرایت کرد، رفته رفته خانگی شد و به صورت الگوی زندگی شهری و شهرنشینان ایرانی در برابر الگوی زندگی اسلامی و سنتی نوع روستایی در آمد، و غرب و زندگی غربی منبعی شد برای زنان ایرانی تا:

— نرم‌ها و مدهایش را تقلید کنند،

— بر حقوق ارزشی‌اش صحه گذارند و

— طالب آزادی‌ها و حقوقی شوند که ماهیتاً غربی‌اند و ریشه در غرب

(۸۲) — خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه‌ی کشف حجاب، ص ۸۳-۸۱.

دارند. در واقع اگر مبارزات زنان اروپایی و پیروزی های آنان از سویی و روابط لیبرال تر و آزادیخواهانه تر اقلیت ها (از جمله اقلیت های مسیحی) نبود، زنان جوامع مسلمان نشین ایرانی فاقد منبع خانگی و سابقه ی تاریخی و مذهبی در مورد برابری با مردان بودند. مردسالاری، پدرسالاری، حقیرشمردن زنان و محبوس کردن زنان طبقه ی متوسط به بالا در اندرون ها، هم ارثیه ی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام است و هم محصول تعلیمات اسلامی و نظارت آخوندهای شیعه.

در تمام این مدت، آخوندها و نمایندگان فرهنگ پدرسالار سنتی، خود را در برابر هجوم فرهنگ غربی می یافتند. آنان واقف بودند که کشف حجاب، آزادی زنان و برابری حقوق مرد و زن و همه و همه مفاهیم غربی اند، وارداتی اند و ریشه در احکام لیبرال مسیحیت دارند. این است که آنان از نیمه ی دوم دوره ی قاجار، که مدرنیسم در ایران آغاز شد و آثار تجدد و نوسازی موضوع آزادی زنان در جامعه ی ایران را مطرح کرد، خود و احکام شرعی شان را در برابر خطر بود و نبود یافتند و برای جلوگیری از توسعه ی نفوذ فرهنگ و آزادی های غربی، بخصوص در مسائل مربوط به زنان، هر چه از دستشان برآمد کردند تا نوبت رسید به این آقایان بنیادگرا، مطهری و شریعتی، که هرکدام به شیوه ی خود برای حفظ سنت های نابرابری جنسی بکوشند، به کشف زیان و بیان جدید پردازند و راه های نوین جذب و هدایت زنان را یک به یک تجربه کنند.

هجوم فرهنگی غرب، از جمله برابری طلبی زنان، برای اسلام گرایان گران تمام شد، چرا که اینان می دانستند که در برابر طلب اجتماعی زنان و خواست دموکراتیک مردان متجدد، نه می توانند امتیاز بدهند، نه از سنت هایی که ریشه در کتاب و حدیث و شرع دارند چشم پوشی کنند.

در همان حال، بنیادگرایان اسلامی از همان آغاز دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بر

آن بودند که این حالت دفاعی فرهنگی را به هجوم فرهنگی تبدیل کنند و نه فقط سنت‌های سابق زن‌ستیز اسلامی را نگه دارند، بلکه جامعه‌ی نیم‌مذهبی و نیمه مدرن ایران را هر چه بیشتر به زیر انقیاد شرعی بکشانند. از این رو، راهی نداشتند جز آن که بر مدرنیسم و آزادی زنان در غرب بتازند و با جعل واقعیت‌های اروپایی، مناسبات جنسی اروپا را زیر سوال ببرند و آزادی زن اروپایی را مضرّ به حال زن و خانواده و جامعه معرفی کنند.

مطهری این کار را آغاز کرد و شریعتمداری کاری را که از دست آخوندهای وفادار به تعلیمات گرد و خاک گرفته‌ی مدرسه‌ها و حوزه‌ها بر نمی‌آمد، به عهده گرفت تا هر دو با یاری هم‌دیگر راه تسلط شریعت اسلامی بر زنان و مناسبات جنسی در ایران را هموار سازند.

از همین روست که هر دو آقایان مطهری و شریعتی با کسب هر فرصتی گریزی به کربلا می‌زنند و به ردّ زندگی زن اروپایی می‌پردازند. هر دو سعی می‌کنند نشان دهند که زن اروپایی امروزی موجودی است بیچاره که به قول شریعتی گرفتار "بیماری فردیت، استقلال مالی، تعقل و منطق" است. زن اروپایی در بیان اینان: "بازبچه‌ی بازار کار است و جز به درد مصرف‌کردن، اغفال شدن و اغفال کردن و فروش رفتن نمی‌خورد". او در همان حال اسیر سنت‌های کهنه‌ی کلیسایی است و و.

اما این حرف‌ها تا چه حد واقعیت دارند و در مقام مقایسه با سنت‌ها و احکام اسلامی تا چه حد در جهت آزادی زنان یا برابری و نابرابری جنسی عمل می‌کنند؟ در بخش‌های آینده برای توضیح این چگونگی خواهیم کوشید و تا حد حوصله‌ی این بحث، گوشه‌هایی از واقعیت‌های جامعه‌ی اروپایی و زندگی و حق و حقوق زنان در این کشورها را از نظر خواهیم گذراند.

در عین حال باید با خوشحالی یادآوری کرد که امروزه صدها هزار زن ایرانی در کشورهای مختلف غرب، اروپا و آمریکا زندگی می‌کنند و بسیاری از اینان، بطور نسبی هم که شده، با مفاهیم آزادی، برابری، رفاه، زندگی اجتماعی و شغلی، منطق و خردمندی زنان این کشورها تماس و ارتباط دارند.

این حضور وسیع در غرب و جوامع غربی، فرصت آن را بوجود آورده که در مورد صحت و سقم حرف‌های اسلام‌گرایان و روایات‌شان از اروپا به بازنگری بپردازیم و از این طریق، هم به واقعیت‌های موجود پی ببریم و خود و دیگران را از تأثیر تبلیغاتی این آقایان برهانیم و هم میزان صداقت و امانت این "دانشمندان اسلامی" را ارزیابی کنیم.

شاید وقتی معلوم شود که دانشمندان شریعت‌خواه برای پیشرفت کار تبلیغاتی خود تا کجا از حقیقت دور می‌افتند، دیگر گول حرف‌های غیر دانشمندان و جاهلان‌شان را نخوریم و خود را از تسلط تعلیمات کاذب‌شان برهانیم. به قول یکی از اسلام‌گرایان موجود، تا "تقیه" حلال است و آزاد، هر حرفی می‌شود زد و هر کاری می‌توان انجام داد و در عین حال خود را مسئول نتایج و عواقب آن ندانست. کند و کاوی در این آثار نشان می‌دهد که روایات این آقایان از غرب و زن‌اروپایی و غربی تا کجا محصول این باور غیراخلاقی است.

روایات وارونه از عقد و ازدواج اروپایی

علی شریعتی، با کشاندن دامنه‌ی بحث به خانواده‌هایی که بر اساس مراسم غیرمذهبی (سکولر) (۸۳) تشکیل می‌شوند، اصل زندگی زناشویی در خارج از کلیسا و بیرون از رسوم و قواعد مذهبی در اروپا را زیر سوال می‌برد و بریدن از "مراسم مذهبی" را همانند بریدن از خانواده و پشت کردن همسران به همدیگر ارزیابی می‌کند. به باور وی:

اولاً رابطه جنسی قبل از ازدواج و یا زندگی مشترک زن و مرد بدون اجرای عقد شرعی باعث آن می‌شود که مردان اروپا (همه‌ی مردان اروپا!) فقط وقتی که خسته شدند و زنان اروپا (همه‌ی زنان اروپا!) هر وقت که جوانی و طروات خود را گم کردند به ازدواج رو می‌آورند. به باور وی، از آنجا که ازدواج و زندگی اروپائیان براساس مصلحت انجام می‌گیرد و نه عشق (!)، زوج‌های امروزی اروپا پس از انجام مراسم ازدواج نه حرفی برای بیان به هم‌دیگر دارند و نه از زندگی مشترک خود لذت می‌برند. این بدان معنی است که گویا ازدواج‌های اسلامی و سنتی ایرانی که از راه توافق و معامله‌ی پدر و مادر و خویشاوندان انجام می‌گیرند، بر اساس عشق بنا می‌شوند، نه مصلحت!

ثانیاً گویا چون زن و شوهر اروپایی مورد نظر این عالم اسلامی قبل از ازدواج روابطه‌ی جنسی پیدا کرده و سکس را تجربه می‌کنند، ازدواج برای نوعروس و نوداماد اروپایی هیچ تازگی و کشش جنسی و روحی ندارد. یعنی که انگار همه‌ی کشش جنسی به سبب عدم آگاهی از هم‌دیگر و عدم تجربه‌ی جنسی

(۸۳) - "آزاد از مقررات و احکام مذهبی" و همچنین "غیر مذهبی شده"، "به رأی مردم محول شده" و "حکومت مردم در مقابل حکومت دین و رهبران دینی". این یک ترم اجتماعی و سیاسی است و نه اعتقادی و عبادی. در نتیجه، سکولاریست‌ها به عنوان فرد می‌توانند مذهبی و معتقد به خدا باشند یا نباشند.

است و آدم‌هایی که تجربه‌ی جنسی دارند و از کم و کیف آن هم مطلع هستند، دلیلی برای زندگی زناشویی ندارند. اگر حرف و استدلال این آقا درست باشد، پس باید کسانی هم که با عقد و ازدواج شرعی ازدواج کرده‌اند، پس از چند صباحی که تازگی‌ها به سر می‌رسد و تجربه و درک فراهم می‌آید، دلیلی برای تداوم زندگی با هم‌دیگر نداشته باشند و از هم‌دیگر طلاق بگیرند. وی می‌نویسد:

— غالباً «دم در شهرداری پس از عقد شهرداری، عروس و داماد، که چند یا چندین سال است با هم زندگی می‌کنند و هر کدام، چند یا چندین سال با دیگری و دیگران، بهم‌نگاهی خنک می‌کنند که یعنی چه؟ کجا بروند؟ به تفریح؟ که هزار بار با هم رفته‌اند. هم‌آغوشی؟ که مزه‌ی هم را هزار بار چشیده‌اند و از مزه در رفته‌اند. به خانه؟ از خانه می‌آیند. چه چیز برایشان جاذبه دارد، خیالشان و احساسشان را تحریک می‌کند؟ هیچ. پس بهتر است هر کدام بروند دنبال کارشان، مثل همیشه، هر روز. خانواده چنین تشکیل می‌شود. هر دو - زن و مرد با محاسبه‌ای دقیق هم را یافته‌اند و شرکتی اقتصادی تشکیل داده‌اند. یا با اجبار و فشار قانون، به ازدواج تن داده‌اند. و این در هنگامی بوده است که بچه آمده و پدر و مادرش را عروس و داماد کرده است. و این دو به هیچ‌شور و احساس و اشتیاقی با هم بودن را گردن نهاده‌اند. اما نه نیازی بهم‌دارند و نه در هم پناهی می‌جویند، نه رازی در یکدیگر احساس می‌کنند و نه معمانی در وصال و نه چیزی آغاز می‌شود و نه چیزی عوض می‌شود و نه نکاتی در خیال، تپشی در دل و نه حتی لیخندی بر لب می‌نشانند. چنین است که پایه‌ی خانواده سست می‌شود، چون سست بنا می‌شود، و فرزندانش، در خانواده، شور و گرما و جذبه‌ای نمی‌بینند. و پدر و مادر - چون نمی‌توانند آن همه آزادی‌شان را فدای بچه‌ای کنند - کودک را بجائی می‌سپارند و فقط پولی می‌پردازند و خود به زندگی آزادانه‌شان ادامه می‌دهند. و بعد همچنان که با قوانین منطقی و مصلحتی با هم شریک شدند و خانواده تشکیل دادند، از هم جدا می‌شوند و خانواده می‌پاشد، زیرا باز همان بینش و همان منطق و روح و امکانات ادامه دارد.» (پیشین، ص ۸۹)

مطهری تا این حد در توصیف وارونه از اروپا پیش نمی‌رود، ولی او نیز از هر فرصتی بهره می‌گیرد تا نشان دهد که زندگی و زن اروپایی به پایان خط

خود رسیده‌اند، فاقد آسایش و سلامت روحی و روانی‌اند و لزوماً نیز قابل مقایسه با زندگی و زن خانواده‌ی اسلامی ایرانی نیستند (پیشین، ص ۳۲۴، ۲۷۲، ۱۲۷، ۱۲۳، ۹۸). در این جا نیز واقعیت‌های موجود در غرب و میان اروپائیان این‌گونه نظریات مذهب‌گرایانه، تعصبات بنیادگرایانه و وارونه‌سازی‌ها و دروغ‌زنی‌های تبلیغاتی را رد می‌کنند، چرا که:

۱- اولاً هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که درصد ازدواج‌های اجباری و متکی بر بی‌میلی و صرفاً مصلحتی در سیستم اروپایی بیشتر از ازدواج‌های این‌چنینی در ایران و بین خانواده‌های اسلامی است. برخلاف سنت‌های حاکم در ایران، در اروپا ازدواج تنها راه معیشت، راه ارضاء جنسی، راه ادامه زندگی و حیات شرافتمندانه‌ی زنان نیست. چرا که در اروپا، زنان نیز به اندازه‌ی مردان‌شان می‌توانند بدون ازدواج نیز نیازهای اساسی خود را برآورده سازند و از نظر فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی مستقل و به تنهایی زندگی کنند. از این رو وقتی اروپائیان تصمیم به تشکیل خانواده می‌گیرند، بیش از آن که مثل ایران به خاطر سائقه‌ی جنسی، اجبار شرایط، حکم سنت‌ها و فشار اطرافیان باشد، به سبب تفاهم، عشق متقابل و حتی خواست بچه‌دار شدن و پذیرش آثار و عواقب زندگی مشترک است.

۲- تقریباً هیچ‌کس در اروپا پس از انجام مراسم ازدواج خود به دنبال کار خود نمی‌رود و برای هرکس، ازدواج یک واقعه‌ی جدی، بزرگ و در یاد ماندنی است. کسانی که چنین نمی‌اندیشند، نه دلیلی برای ازدواج مصلحتی دارند، نه خود را مجبور به اجرای مراسم دروغین می‌بینند. برآستی هم وقتی زن و مردی می‌توانند به طور آزاد و بدون نیاز اقتصادی و فشار اجتماعی با همدیگر زندگی کنند، چه دلیلی وجود دارد که به ادعای شریعتی به خاطر فشار قانون به ازدواج تقلبی دست بزنند.

۳- بی‌تردید در جریان تشکیل خانواده‌ی اروپایی، محاسبه و اقتصاد فاقد نقش نیستند، ولی دلیلی وجود ندارد که نقش آن‌ها بیشتر از نقش اقتصاد و محاسبه‌ی اقتصادی در ازدواج‌های ایرانی باشد. این نیز مهم است که چون

در ایران، این والدین و خویشاوندان هستند که دختران خود را شوهر می‌دهند و برای پسران خود زن می‌گیرند، پس قشریندی و ثروت و قدرت خانواده‌ها در آنجا بیشتر مطرح می‌شوند تا در اروپا که ازدواج بیشتر به انتخاب مستقیم و رابطه‌ی متقابل جوانان از اقشار مختلف اجتماعی و همچنین دوستی و مناسبات عشقی و عاطفی آنان بستگی دارد.

۴- برخلاف نظر این بنیادگرایان متعصب اسلامی، دلایل تحقیقی قطعی وجود دارد که نشان می‌دهد اصولاً مادران اروپایی بچه‌های خود را مزاحم آزادی خود نمی‌یابند و برای بهره‌مند شدن از آزادی، آنان را از خود نمی‌رانند و این‌جا و آن‌جا رهایشان نمی‌کنند.

۵- بالاخره فقط بنیادگرایی اسیر دگم‌های مذهبی چون علی شریعتی می‌تواند فکر کند که اگر ازدواج بر «آگاهی، محاسبه‌ی درست و عاقلانه‌ی طرفین مبتنی باشد»، (یعنی اگر به ناآگاهی، چشم‌نابینا و گوش‌ناشنوا و احساسات غیرمنطقی متکی نباشد)، به سامان نمی‌رسد! معلوم نیست که او از تبلیغ "ناآگاهی و نادانی و احساساتی بودن" در مقابل "خردمندی و دانایی و عقلانی رفتار کردن" چه منظوری دارد و به چه نتیجه‌ای می‌خواهد برسد. البته او نیز حتماً مطلع بود که دانایی و خردمندی، راه تبعیت از او راود غیرعقلانی را می‌بندد و مانع تبدیل انسان آزاد، بالغ و مسئول به امت تابع و تسلیم می‌شود. شاید شریعتی نیز عقیده‌ی حجت‌الاسلام غزالی را داشت که بر هر گونه عقلانیت می‌شورید و آن را مغایر دین و ایمان می‌دانست و برای جلوگیری از آزادی فکر و اندیشه و فلسفه و علم عقیده داشت که:

— "کمیاب است کسی که در علم ریاضی مطالعه و تعمق کند و از دین منصرف نگردد و لگام تقوی را از سر بر نیاورد". (۸۴).

گزارش جعلی از رابطه مادر و فرزند اروپایی

۱- قصه‌ی کودکان رها شده در اروپای فرضی

در دیدگاه این بنیادگرایان اسلامی، آزادی، فردگرایی، منطق و عقل، زنان اروپایی را به چنان لذت‌جویی جنون‌آمیزی کشانده که در نگهداری فرزند و جگرگوشگان خود وفا نمی‌دارند. تو گوئی که یا از زائیدن پرهیز می‌کنند یا اگر بچه‌ای زائیدند، چون آزادی‌شان محدود می‌شود (!)، او را از همان آغاز تولد و زندگی به دست دایه و مؤسسات عمومی می‌سپارند و می‌روند پی کارشان. آیت‌الله مطهری غرق اوهام مدرسه‌ای از ۴۰ در صد طلاق و کودکان رها شده در پرورشگاه‌های اروپایی حرف می‌زند و اضافه می‌کند:

— "مادران آنها چون آنها را در خانه‌ی پدری مهربان بدنیا نیاورده‌اند علاقه‌ای به آنها ندارند و همین که آنها را به یک موسسه‌ی اجتماعی تحویل می‌دهند هیچ وقت به سراغ آنها نمی‌آیند" (پیشین، ص ۹۱).

و عقل علی شریعتی بنیادگرا نمی‌پذیرد که به قول خودش "آسایش و آزادی دو انسان (متصور پدر و مادر است) برای یک انسان (متصور بچه است) فدا شود" (پیشین، ص ۸۶). به روایت وی:

— "و فرزندان، در خانواده، شور و گرما و جذبه‌ای نمی‌بینند. و پدر و مادر - چون نمی‌توانند آن همه آزادیشان را فدای بچه‌ای کنند - کودک را به جانی می‌سپارند و فقط پولی می‌پردازند و خود به زندگی آزادانه‌شان ادامه می‌دهند." (پیشین، ص ۸۹).

یعنی که گویا زندگی آزادانه خلاف منافع بشری است و پدران و مادران آزاد از کنترل‌های دینی، اجتماعی و سیاسی حتی تن به نگهداری بچه‌های خود نمی‌دهند، پس زنده باد عدم آزادی، کنترل اجتماعی، خفقان و دیکتاتوری!

راستی چرا هر دو اینان فکر می‌کنند مادران اروپایی از پدران بچه‌های خود بی‌خبرند؟ یا چون به زعم ایشان، مادران بچه‌های خود را در خانه‌ی به اصطلاح "پدری مهربان" به دنیا نیاورده‌اند و علاقه‌ای به آنها ندارند؟ منظور آنان از "پدری مهربان" کیست؟ و کدام منبع قابل قبول گفته است که زنان اروپایی فرزندان خود را به امان خدا در موسسات اجتماعی رها می‌کنند؟ توصیف یگانه‌ی این دو عالم اسلامی از یک واقعیت دستکاری شده و وارونه، باز نشانگر آن است که این داستان نیز ساخته و پرداخته‌ی جمعی‌ی اسلام‌گرایان حوزه‌های اسلامی قم و مشهد است و به نظر آنان موضوعی است سخت تکان‌دهنده که می‌تواند به عنوان ابزار تبلیغاتی همه‌ی شریعت‌خواهان اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. این حکایت کاذب باید به جوانان ایرانی القا کند که هر رابطه‌ای که در اساس شرعی نیست و هر مناسبت جنسی که بر شرع و احکام دینی و اسلامی ساخته نمی‌شود، ره به جایی نمی‌برد، جز شرّ نمی‌زاید و پایانش به ناکامی می‌رسد. برای اثبات این مهم، گویا دروغ گفتن نوعی تقیه‌ی شرعی و از آن رو مباح و حلال است.

۲- نتایج تحقیقات اجتماعی

لازم است اضافه شود که تحقیقات انجام شده در امور خانواده‌ی اروپایی به صراحت نشان می‌دهند که بر خلاف این تبلیغات و جعلیاتی که کماکان در ایران به اشکال مختلف تکرار می‌شوند، نقش خانواده‌ی اروپایی در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم (یعنی پس از توسعه‌ی آزادی‌های زنان و ورود همه‌جانبه‌ی آنان به بازار کار) نه فقط تقلیل پیدا نکرده، بلکه افزایش هم یافته و این افزایش در حال توسعه و تداوم است. خانواده و پدر و مادر اروپایی بیشتر از سابق روی فرزندان خود وقت و انرژی صرف می‌کنند، به آینده‌ی فرزندان خود می‌اندیشند و هر روز بیش از پیش به مسئولیت خانوادگی وفاداری نشان

می دهند (۸۵).

پس از جنگ جهانی دوم و حتی تا نیمه‌های ۱۹۶۰، پیشداوری عمومی در اروپا بر آن بود که مؤسسات عمومی و تربیتی جامعه‌ی مرفه اروپایی خواهند توانست قسمت عمده‌ای از وظائف خانواده و پدر و مادر را به عهده بگیرند و از این طریق به پدران و مادران فرصت دهند تا به سایر امور فردی و اجتماعی خود بپردازند. اما تحقیقات بعدی و روند تکامل خانواده نشان دادند که این پیش‌بینی و انتظار در هیچ جای اروپا به عینه تحقق نیافته و تحقق‌پذیر هم نبوده است؛ زیرا که ساخت مؤسسات تربیتی و خدماتی با ساخت "نهاد خانواده" متفاوت است و این مؤسسات حتی با وجود دست‌آوردهای جدید در تعلیم و تربیت نمی‌توانند بدون یاری خانواده‌ها وظیفه‌ی تربیتی کودکان را به تنهایی به عهده بگیرند. به بیان دیگر، با وجودی که سطح تخصص و دانش این مؤسسات افزایش یافته و امکانات تربیتی‌شان شامل همه‌ی شهروندان شده است، قادر به جایگزینی والدین و خانواده نیستند و نمی‌توانند نقشی جز کمکی خانواده و والدین را عهده‌دار شوند.

تحقیقات موجود در عین حال بر آنند که نهاد خانواده‌ی اروپایی با وجود موفقیت‌های چشمگیر مهدکودک‌ها، مدارس و سایر مؤسسات تربیتی، هنوز هم از نظر تربیتی بدون رقیب است و خانواده‌ها بیشتر از سابق برای انجام وظائف تربیتی فرزندان خود وقت و انرژی صرف می‌کنند. با این وجود، نتایج تحقیقات نشان می‌دهند که افزایش وظایف تربیتی خانواده به معنی آن نیست که:

— ساخت و مناسبات خانوادگی بدون تغییر مانده،

(۸۵) — برای اطلاعات بیشتر در این مورد مراجعه شود به:

- 1- Dahlstrom, Edmund: Familjen mellan individualism och storskalighet.
- 2- Bolm, Katja etc, (red): Changing Patterns of European Countries.
- 3- Eyrumlu, Reza: Iranska Familjer i Sverige, s. 75, 89.

— سنت‌های خانوادگی کماکان به همان شکل سابق اجرا می‌شوند، یا — مناسبات دینی بر خانواده‌ها حاکمند.

بلکه بر عکس، خانواده‌ی اروپایی، بر خلاف ادعای شریعت خواهان بنیادگرا، دچار تغییرات و تحولات پرشتایی شده و اشکالی به خود گرفته که با واقعیات روز، شرایط اجتماعی و آزادی و برابری زن و مرد امروزی بیشتر و بهتر تطبیق دارند. رابطه‌ی عمودی در خانواده‌های اروپایی (یعنی رابطه بین نسل‌ها، و بین والدین و فرزندان) هر چه بیشتر نزدیک‌تر و صمیمی‌تر شده و بر خلاف جعلیات بنیادگرایان، تحکیم رابطه‌ی مادر با بچه‌هایش و مسئولیت‌پذیری مادران در قبال فرزندان‌شان در مرکز این تحولات مربوط به نزدیکی هر چه بیشتر نسل‌ها جا دارند.

البته این پروسه تازه نیست و همان‌گونه که توضیح داده شد در دور جدید خود از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شده، از اوایل ۱۹۶۰ سرعت و شتاب بیشتر گرفته و کماکان ادامه دارد. بر این اساس، سوال اینست که:

— آیا در دوره‌ای که مطهری از کتاب‌های اروپایی نقل قول می‌کرد و علی‌شریعتی با اروپا ارتباط داشت، از پروسه‌ی تحکیم رابطه‌ی مادران و فرزندان خبری نبود؟ یا کسانی که در رابطه با این آقایان بودند، یا تحقیقاتی که مورد استناد اینان قرار می‌گرفتند، حرفی از این تحولات نمی‌زدند یا

— واقعا "آنچه اینان مطرح می‌کردند چیزی جز ساخته و پرداخته‌ی افکار و اندیشه‌ی بنیادگرای‌شان نبود و کاری به واقعیت موجود در اروپا نداشت؟

هر چه بود، آنچه در مورد رابطه‌ی زنان اروپایی با فرزند و فرزندزدایی مطرح می‌کردند، در زمان خود نیز حقیقت نداشت و با واقعیت‌های موجود در اروپا منطبق نبود. حقیقت آن است که بر خلاف این جعلیات، زن آزاد و مستقل و منطقی اروپایی، برای حفظ آزادی و استقلال خود:

— بچه‌هایش را از خود نرانده و نمی‌راند؛

— آنها را در این جا و آن جا رها نکرده و نمی‌کند،

— استفاده‌ی وسیع از مهدکودک و سایر موسسات تربیتی در اروپا به معنی
دور انداختن بچه‌ها و رها کردن آنان به امان این موسسات نبوده و نیست و
— بهره‌مند شدن از آزادی‌های فردی و مناسبات و مراودات جنسی نیز به ترک
فرزندان اروپایی منجر نشده و نمی‌شود.
این موفقیت‌ها فراهم نشده است مگر از طریق جدایی دین از سیاست، آزادی
انسان و رهایی مردم از دست سنت‌های کهنه‌ی دینی و غیردینی.

تابویی به نام "آزادی زن"

در اندیشه‌ی اسلام‌گرایان موضوع‌هایی مثل "آزادی و حق کنترل جنسی زنان" که امروزه در مصوبات کنفرانس‌های جهانی زنان مطرح می‌شود، تابویی اسرارانگیز و مملو از منعیات و محرمات مردسالارانه‌اند. هیچ‌یک از این آقایان وارد بحث در محتوی این منعیات و تابوهای جنسی نمی‌شوند. به باور شریعتی هرگونه حق طلبی زن برای همسرگزینی و جفت‌گزینی در هیچ قالبی جز «فرب استعمار و استحمار» نمی‌گنجد و به نظر مطهری سنت‌های اسلامی پاسخ‌همه‌ی این سوالات را در خود دارند و طرفداران شریعت را راهی جز پذیرش این سنت‌های تقدیس‌شده نیست:

— "جامعه اگر بخواهد پیوندهای زناشویی استحکام پیدا کند چاره‌ای ندارد از اینکه از همان راهی برود که قرن‌ها رفته‌است، یعنی قوانین فطرت را رعایت کند و از آن جمله نقش زن و مرد را در مسأله‌ی عشق در نظر بگیرد" (پیشین، ص ۲۴۴).

برخورد با آزادی و برابری زن بزرگترین مسأله‌ی فکری این آقایان است. برای اینان، آزادی در هر زمینه‌ای می‌خواهد باشد، آزادی لباس، آزادی حضور اجتماعی یا آزادی همسرگزینی؛

— مطرود و محکوم است،

— سوقات استعمار و استحمار جهانی و دستگاه داخلی است و،

— بالاخره جز انحراف راه به جایی نمی‌برد.

مطهری تساوی حقوق زن و مرد را "مارک تقلبی غرب" نام می‌گذارد (پیشین، ص ۱۵۴) و شریعتی آزادی و روشنفکری زن ایرانی را این‌گونه ریشخند می‌کند:

— "و که چه زمینه‌ی آماده‌ای برای استعمار که فریاد بکشد:

- آزاد شو.

- از چی؟

- دیگر «از چی» ندارد، داری خفه می شوی، هیچ چیز نداری، محرومی، آزاد شو! از همه چیز آزاد شو!

آنکه در زیر سنگین ترین بارها خفته است و دارد خفه می شود، فقط به نفس آزاد شدن و برخاستن از این آوار خفقان و فشار می اندیشد، نه به چگونه آزاد شدن، چگونه برخاستن!

زن آزاد می شود اما نه با کتاب و دانش و ایجاد فرهنگ و روشن بینی و بالا رفتن سطح شعور و سطح احساس و سطح جهان بینی، بلکه با تیچی!

تیچی شدن چادر!

زن یکباره روشنفکر می شود! (پیشین، ص ۱۰۵).

هر دو این آقایان در تداوم کار تبلیغاتی خود، نقل قول های غیر واقعی از اروپا و اروپائیان را ادامه می دهند تا معلوم کنند که آزادی زن اروپایی جز به فروپاشی اجتماعی و نابودی ارزش های موجود منجر نشده است. شریعتی تفاوتی عمده بین مفاهیمی همانند «لذت گرایی»، «گرایش طبیعی زن برای ارضاء جنسی»، «سکس» و «آزادی و استقلال جنسی زن» از یک سو و مفاهیمی چون «عشق های ارزان قیمت نوع فرنگی» و حتی «همخواهی های سهل» از سوی دیگر نمی بیند (پیشین، ص ۸۴-۸۰)؛ و فکر می کند که زنی که می خواهد از زندگیش لذت ببرد و صاحب حق کنترل جنسی خود باشد، لزوماً راهی جز افتادن به دام مشغولیات غیراخلاقی و فحشا در پیش رو ندارد. از نظر وی:

— «آزادی های جنسی فریبی است. از نوع فریب های بیشمار «استحمار جدید» که نظام پلید سرمایه داری غربی در جهان امروز، شرق و غرب، خودی و بیگانه، بدان دامن می زند.» (پیشین، ص ۸۰)

با این وجود، "دروغگو کم حافظه است" و ضد و نقیض گفتن شیوه ی مرسوم هر دو این آقایان. بطور مثال، شریعتی از سویی می گوید آزادی جنسی در اروپا باعث شده است تا زندگی ها خاموش و سرد شوند، ازدواج انجام نگیرد

و وقتی هم انجام شد، چون طرفین قبلاً هم آغوشی را تجربه کرده‌اند، به هیچ تغییری در زندگی و رابطه‌ی زن و مرد منجر نشود. به قول وی زن و مرد اروپایی در بیرون کلیسا و یا سالن ازدواج و درست پس از پایان مراسم ازدواج از هم دیگر جدا می‌شوند و هر کدام به راهی می‌رود. همین آدم در جای دیگر می‌گوید پسران در کشورهای اسکاندیناوی تا سن ۱۸ سالگی به بلوغ نمی‌رسند (!) و در نتیجه مشکل عمده در این کشورها ناتوانی مردان برای پاسخ به نیازها و ارضاء طبیعی زنان است. بالاخره کدام نقل قول درست است: — بنا به ادعای اولش: در اروپا زن و مرد قبل از ازدواج هم با هم دیگر رابطه‌ی جنسی دارند، یا

— بنا به ادعای دومش: در اروپا مردان از کمبود قدرت مردانگی رنج می‌برند و حتی پسران ۱۸ ساله به بلوغ نمی‌رسند، چه رسد به توان برقراری روابط جنسی در سنین بالاتر؟ این روایات غیرواقعی و متضاد البته همین طوری و بی‌سبب بیان نمی‌شوند، بلکه همه برای آن ساخته و پرداخته می‌شوند تا به جوانان ایرانی و تهرانی پیام دهند که:

— اگر آزادی زن در کشورهای اروپایی فاجعه‌ی اجتماعی به حساب نمی‌آید و بحران و تعارض و تضادی ایجاد نمی‌کند، برای آن است که جوانان آن جاها از نظر جنسی ناتوانند! و نمی‌توانند از این آزادی "سوءاستفاده" کنند؛ اما آزادی زنان و دختران ایرانی به خاطر شرایط بیولوژیکی و اقلیمی خاص در ایران، تأثیر کاملاً برعکس دارد و به فحشا و تضاد و تعارض و بحران اجتماعی می‌انجامد.

گویا وی نیز همانند هر گذشته‌گرای دیگر، هیچ درکی نسبت به آنچه "تربیت اجتماعی" و "رفتار متمدن" و "مناسبات تربیت‌شده" نامیده می‌شوند ندارد و زن و مرد را جز موجودات قابل "تجاوز شدن" و "تجاوز کردن" جنسی نمی‌بیند. تداوم یک چنین باور دگماتیک جز بدانجا نمی‌توانست برسد که امروزه:

— جوانان و بخصوص زنان در کشوری به بزرگی ایران تحت کنترل دولتی و

مذهبی جان می‌کنند،

— جدایی جنسی در تمامیت خود به میلیون‌ها زن و مرد این کشور تحمیل شده، مراوده‌ی و رفت و آمد جنسی در تمام ابعاد خود بکلی موقوف است و، — برای تحمیل یک چنین نگرش و خواست غیر واقعی به جامعه، گروه‌های گشت و کنترل راه افتاده‌اند و سرکوب جنسی به بخش جدایی‌ناپذیر استراتژی سرکوب اجتماعی رژیم اسلامی تبدیل شده است. می‌بینیم که همه‌ی جریان‌های بنیادگرا در پایان به یک رودخانه می‌ریزند و افتخار آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی فقط خاص ملاها نیست.

روایتی نادرست از حق مالکیت زنان اروپایی

در جریان روایت دوگانه از کلیسا و شرح آثار گذشته در زندگی امروزی، علی شریعتی بنیادگرا به جعل واقعیت دیگری دست می‌زند و با توضیح سنت تغییر نام خانوادگی زنان اروپایی در موقع ازدواج، نتیجه می‌گیرد که این تغییر نام بدان معنی است که زن اروپایی فاقد حق مالکیت بر خانه و کاشانه‌ی خود است.

— «در اروپا زن متعلق به صاحبخانه است و اگر خانه‌ای هم از نظر مالی از آن خود زن بود و «صاحب خانه» بود، چون زن است «صاحبخانه» نمی‌شود. در خانه‌ی پدر که بود نام فامیل پدر و به خانه شوهر که آمد نام فامیل شوهر. بدین علت پس ازدواج رسماً و عرفاً اسمش را عوض می‌کنند.» (پیشین، ص ۷۹)

در این که کلیسا یکی از بدترین خشونت‌ها را بر زن روا داشته است و هنوز

هم آثار آن در جاهایی، مذهبی و مناطقی در اروپا یافت می‌شود و هنوز هم مذهب کاتولیک و کشور پاپ یکی از مراکز عمده‌ی زن‌ستیز دنیاست، حرفی نیست، اما این که "تغییر نام زن" و سنت‌های مشابه دیگر، در اروپا دارای معنی حقوقی و به معنی مالکیت انحصاری مرد بر خانه و کاشانه است، تماما "کاذب است و مطلقا" صحت ندارد.

این ادعا نیز از آن مواردی است که اگر آن روز جوانان ایرانی بی‌خبر از اروپا نمی‌توانستند بر صحت و سقمش پی ببرند، امروزه صدها هزار ایرانی مقیم اروپا و امریکا به چشم می‌بینند که قبول سنت تغییر نام خانوادگی از سوی زن اروپایی به معنی محروم شدن آنان از مالکیت خانه و کاشانه‌شان نبوده نیست، و اصولا "این دو به هم دیگر ارتباطی ندارند. حقیقت آن است که: - زنان اروپایی به اندازه‌ی مردان‌شان حق مالکیت دارند و به اندازه‌ی آنان صاحب اختیار اموال خویشند.

- زنان اروپایی در حد نزدیک به مردان‌شان شریک جامعه و بازار کار و مناسبات اجتماعی‌اند و در حد مردان‌شان هم از دارایی و خانه و کاشانه‌ی خود سهم می‌برند.

- بر خلاف سهم نصفه‌ی دختران مسلمان از ارثیه، در اروپا خواهران و برادران دارای حق و حقوق ارثی برابرند. در اغلب این جوامع زن و شوهر مستقما" از همدیگر ارث می‌برند و نه مثل احکامی شرعی و اسلامی حاکم بر ایران که زن را پس از مرگ شوهرش صاحب سهمی بیش از یک هشتم اموال باقیمانده‌ی خانواده نمی‌شناسد و بیشترین اموال باقیمانده را به پسران یا نسل دوم مردان منتقل می‌کند. این است که در اروپا اکثرا" مادران و زنان پیر از نظر اقتصادی روی پای خود می‌ایستند و مثل ایران اسلامی، مادران محروم از مزد و ارثیه‌ی پدر و همسر، بار دوش فرزندان‌شان به حساب نمی‌آیند و در جست‌وجوی جایی برای زندگی دوره‌ی پیری در کنار عروسان‌شان نیستند.

طرح موضوع مالکیت خانه و کاشانه و صاحبخانه شدن زنان نیز، البته بدون

علت نبوده و نیست، و با توجه به تعهد تعصب آمیزی که این آقایان برای تبلیغ مرام اسلامی خود به عهده گرفته بودند، می توانست برای توضیح و تلقین شرایط بی حقوقی زنان ایران به کار آید. در ایران هنوز هم رسم است که مرد خانواده، صاحب منحصر بفرد خانه به حساب می آید و اکثریت قریب به اتفاق زنان، حتی زنان شاغل و صاحب درآمد، نه تنها از خانه و املاک خانوادگی سهمی نمی برند و به غیر از جهیزیه اسمی خود از دارایی و وسایل و لوازم خانه شان نیز محرومند، بلکه مجاز به قید نام خود بر روی درب خانه شان نیز نیستند. پس جعل محرومیت زن اروپایی از مالکیت خانه و کاشانه ی خود، این پیام را با خود حمل می کند که:

— اگر شما زنان و دختران ایرانی بر اساس معیارهای شرعی و سنت های زن ستیز شرعی از نظر اقتصادی و مالکیت خانه و کاشانه تان صاحب حقی نیستید، اروپائیان هم نیستند، پس صفر به صفر و احتیاج به غبطه خوردن و اعتراض و طلبکاری نیست و به قولی "آسمان همه جا همین رنگ است".

جالب است که وی در این مورد نیز، دچار یک توصیف دوگانه از اروپا و زن اروپایی است. یعنی در آن جا که تاریخ تحولات اروپا را بررسی می کند، از «آزادی و استقلال، فردگرایی، عقل گرایی و منطق گرایی» زن اروپایی شکایت می کند و بر این باور است که گویا این تحولات جز به بحران اخلاقی و نابودی همه ی «زیبایی ها و خصوصیات معنوی و مذهبی پیش از دوره ی سرمایه داری» ره نبرده اند؛ ولی این جا که حرف بر سر تقلید از اروپایی ها و پشت کردن به سنت های داخلی است، همان زن مستقل و بدون آقا بالاسر ولی ناموفق قبلی، تبدیل می شود به موجودی وابسته و توسری خور که حتی صاحب خانه ی خودش هم نیست.

طبیعی است که مطالعه ی این نقطه نظرها برای چند میلیون زن و مرد ایرانی که امروزه در کشورهای مختلف غربی در تبعید و مهاجرت زندگی می کنند و بطور نسبی با مفاهیم حق و حقوق و مالکیت زنان اروپایی و غربی تماس و

ارتباط دارند، این سوال را مطرح کند که:

— اگر تقریرات نادرست آیت‌الله مطهری غرق در دگم‌ها و تعلیمات کلیشه‌ای مدرسه‌ای و حوزه‌ای به نوعی قابل درک است، جعلیات دکتر شریعتی اروپا دیده چگونه قابل توجیه است؟ آیا وی بقدری در باورهای دگماتیک بنیادگرایانه‌ی خود غرق بود که سفید و سیاه را یکی می‌دید و از درک واقعیت‌های عربیان زندگی مردم این قاره هیچ نمی‌فهمید، یا این که همه‌ی واقعیت را می‌دید و از همه چیز به درستی آگاه بود، ولی به همین سادگی حاضر بود برای گول‌زدن جوانان و زنان ایرانی و کشاندن آنان به سوی به اصطلاح "اسلام راستین و شیعه‌ی علوی" خود دروغ سر هم بیافد و آنها را بی هیچ عذاب وجدانی تحویل مردم ایران بدهد؟

پاسخ هر چه می‌خواهد باشد. واقعیت آنست:

— در زمانی که بشر امروزی هر روزی در هر زمینه‌ای کشفی تازه می‌کند و قدمی دیگر به سوی فردا برمی‌دارد و هر چه بیشتر از مراجعه به گذشته‌ها بی‌نیاز می‌شود، مبلغان بنیادگرایی که می‌خواهند بشر امروزی را به گذشته‌هایی بر گردانند که دیگر جز به درد مطالعای باستان‌شناسی نمی‌خورند، آخر و عاقبتی جز سقوط به جعل واقعیت‌ها و وارونه جلوه دادن حقایق پیدا نمی‌کنند.